

این حسین کیست....

در صف حشر پیمبر به رویش خنده زند

هر که را دیده بر آن حنجر خشکیده، تر است

سر ما خاک در خاک نشینان درش

دل ما با سر نورانی او همسفر است

نه فقط سینه سپر کرد به هنگام نماز

تا ابد سینه ی او تیر بلا را سپر است

همه مردند، چرا هر چه زمان میگذرد

مکتب سرخ حسین ابن علی زنده تر است

این حسین کیست که عالم همه دیوانه ی اوست

این چه شمعی است که جانها همه پروانه ی

اوست

چشمها چشمه ی زمزم شده از اشک غمش

اشکها سیل شده گشته به دور حرمش

خون اصغر شده مهرِ سند پیروزی

دست عباس جدا گشته به پای علمش

او که انگشتر خود داد به سائل نه عجب

که کریمان همه گردند خجل از کرمش

گر به قدر کرمش دست بگیرد همه را

روز محشر گنه خلق جهان است کمش

نکند قاتل خود را ز کرم عفو کند

به دل سوخته ی فاطمه دادم قسمش

خون ببارید به زخم تن صدپاره ی او

که چهل روز دمید از دله هر سنگ دمش

تا ابد کوثر توحید ز پیمانه ی اوست
سینه ی سوختگان شمع عزاخانه ی اوست
شعله های عطشش در نفس خسته ی ما
کوه سنگین غم ما به روی شانه ی اوست
حرم اوست حریمی که بود کعبه ی جان
دل بشکسته بهشتی است که ویرانه ی اوست
دل آتش زده ی ما که جهانی را سوخت
شعله اش از شرر دامن ریحانه ی اوست
گوهری را که خدا قیمت آن داند و بس
دُرّ اشکیست که تقدیم به دُرّدانه ی اوست
طُرفه بیّتی است از آن شاعر شیرین سخنش
یک جهان عاطفه در ساغر و پیمانه ی اوست

«این حسین کیست که عالم همه پروانه ی اوست»

این چه شمعی است که جانها همه پروانه ی

اوست» (وصال شیرازی)

تا از این نُه فلک و هفت رواقش اثر است

سر نورانی او بر سر نی جلوه گر است

سندی را که به خون گلوی خویش نوشت

تا خدایی خدا پیش خدا معتبر است

این شهیدی است که با آتش هفتاد و دو داغ

داغ او تا ابدالدّهر به قلب بشر است

بنويسيد به خونِ جگر و اشكِ بصر
به در و باغ و رواق و حرم محترمش

اين حسين كيست كه عالم همه ديوانه ي اوست
اين چه شمعي است كه جانها همه پروانه ي
اوست

ذبح مهمان كه شنیده لب عطشان لب آب
جگر بحر و دله آب ، كباب است كباب
ورق مصحف و خون ، سوره ي نور و سَم اسب؟
سر پاك پسر فاطمه و بزم شراب
زينت عرش خدا نقش زمين از سر ني
چرخ گردون ز چه گردید و نگردید خراب
گرچه پيشاني نوراني اش از سنگ شكست
باز با خون علي اصغر خود كرد خضاب
رفت از خيمه نگه پشت سر خويش نكرد
بس كه بر شوق ملاقات خدا داشت شتاب
موج خون ، زخم بدن ، داغ جوان ، سجده ي شكر
عجبا دیده ي تاريخ ندیده است به خواب
كه جز او خون دلش را به سما پاشیده
چه كسي كرده جز او دشمن خود را سیراب؟

اين حسين كيست كه عالم همه ديوانه ي اوست
اين چه شمعي است كه جانها همه پروانه ي
اوست

چشم هر ملت بيدار حسين است حسين
كشته ي مكتب ايثار حسين است حسين
ارزش گوهر اشكي كه به چشم است بدان
نفروزش كه خريدار حسين است حسين
آنكه از خون جبين ، خون جگر ، خون پسر
كرده رنگين گله رخسار حسين است حسين
دين من مكتب من كعبه ي من قبله ي من
به محمد قسم اين چار حسين است حسين
با وجودي كه در آن محفل خون يار نداشت
خلق را در دوجهان يار حسين است حسين
به خدايي خدا بر همه خوبان جهان
سيد و سرور و سالار حسين است حسين
زآشنا دل نتوان برد خدا ميداند
آنكه دل برده ز اغيار حسين است حسين

اين حسين كيست كه عالم همه ديوانه ي اوست
اين چه شمعي است كه جانها همه پروانه ي
اوست

كيست اين كشته كه دريا شده خونين جگرش
سينه اي نيست كه سوزي نبرد از شرش
گر بپرسند كه كي لحظه ي ميلادش بود
گويم آن لحظه كه لب تشنه جدا گشت سرش
بهر يك سجده ي كامل ز سه خون كرد وضو
خون پيشاني و خون دل و خون پسرش

پیش پیکان بلا سینه سپر کرد ولی
حنجر کودک شش ماهه ی او شد سپرش
با همه زخم بدن ، قاتل او گشت دو زخم
که یکی بر جگرش بود و یکی بر کمرش
خون و زخم بدن و گرد و غبار صحرا
سه کفن بود در آن وادی سوزان به برش
پسرانم به فدای پسرانش تا حشر
پدرانم همگی خاکِ قدوم پدرش

این حسین کیست که عالم همه دیوانه ی اوست
این چه شمعی است که جانها همه پروانه ی
اوست

عطش روز جزا با عطشش رفت ز یاد
آب ، خاکت به سر و آبرویت باد به باد
با لب تشنه بریدند سر مهمان را
لعن الله علی آل زیاد و زیاد
به دلش داغ لب حضرت عباس بود
بحر از این داغ زند تا صف محشر فریاد
دیده بر آب روان دوخت ولی آب نخورد
دید تصویر سکینه به روی آب افتاد
مدح او را همه از نعره ی دریا شنوید
که ز خون جگرش آب به دریا هم داد
تربیت یافته ی یوسف زهرا این است
کز لبش داغ عطش بر جگر بحر نهاد

روز محشر که علم در کف عباس بود
اهل محشر همه این بیت بیارید به یاد:

این حسین کیست که عالم همه دیوانه ی اوست
این چه شمعی است که جانها همه پروانه ی
اوست

نازم آن کشته که جان یافت کمال از بدنش
تا ابد خنده به شمشیر زند زخم تنش
جامه از زخم بدن دوخته بر قامت خویش
پیرهن از تن و تن پاره تر از پیرهنش
آب غسل تن صد پاره اش از خون گلو
خاک صحراست کفن بر بدن بی کفنش
جایی از زمزمه ی ماتم او خالی نیست
این شهیدی است که عالم شده بیت الحزنش
تیر دشمن به جگر ، خنجر قاتل به گلو
زخم شمشیر به سر ، چشمه ی خون در دهنش
تا نفس داشت به آن قوم نصیحت میکرد
چه گنه داشت که شد سنگ جواب سخنش
هر دلی یک حرم پیکر صد پاره ی اوست
هر کجا مینگرم نیست بجز انجمنش

این حسین کیست که عالم همه دیوانه ی اوست
این چه شمعی است که جانها همه پروانه ی
اوست

زیر شمشیر ، امامت به همه عالم داشت
به لبش زمزمه ، در دیده دو صد زمزم داشت
زخمها بر جگرش بود که ناپیدا بود
همه میسوخت و از زخم زبان مرهم داشت
با خدا در یم خون عهد شفاعت میبست
از گلوي علي اصغر سندی محکم داشت
تیر غم بود که بر سینه ي او میبارید
همه را کرد فراموش و غم عالم داشت
گر همه ملك خدا چشمه ي چشمي میشد
به خدا در غم او اشك مصیبت کم داشت
وقت مرگ از نفسش روح مسیحا میریخت
که به خون پیکر هفتاد و دو عیسی دم داشت
میشنیدند ملائک همه و میدیدند
که ز صبح ازل این زمزمه را آدم داشت

این حسین کیست که عالم همه دیوانه ي اوست
این چه شمعی است که جانها همه پروانه ي
اوست

هر کجا حکم الهي است سخن گو سر توست
شاخه و نخل و نی و طشت طلا منبر توست
به قیامت قسم از صبح قیامت تا حشر
همه ایام قیامت همه جا محشر توست
آنچه گفتند و نگفتند به اوصاف بهشت
همه در يك گل لبخند علي اصغر توست

آنچه بخشید به اسلام بقا خون تو بود
آنکه خون تو بقا یافت از او خواهر توست
عضو عضو بدنت نیزه و زخمت آیات
ورق مصحف آغشته به خون پیکر توست
دوست میخواست تو را کشته ببیند ورنه
نیزه فرمان بر تو تیغ ثنا گو سر توست
نه محرم نه صفر بلکه همه دوره ي سال
باید این بیت بخوانیم که یاد آور توست
این حسین کیست که عالم همه دیوانه ي اوست
این چه شمعی است که جانها همه پروانه ي
اوست

در سقیفه ز می فتنه چو پیمانه زدند
شعله گشتند و به شمع و گل و پروانه زدند
عوض اجر رسالت به رسول دو سرا
دخترش فاطمه را شعله به کاشانه زدند
صدف و دُر ز فشار در و دیوار شکست
تا که در کرب و بلا تیر به دُر دانه زدند
زدن دخت علي ، ریختن خون حسین
لگدی بود کز اول به در خانه زدند
حرم شیر خدا را به اسیری بردند
کعب نی بود که بر پهلوی و بر شانه زدند
ناز پرورده ي زهرا و علي زینب را
از پی دلخوشی زاده ي مرجانه زدند

از ازل بود همین ترجمه و تفسیرش
آنچه فریاد ز دل ، عاقل و دیوانه زدند

این حسین کیست که عالم همه دیوانه ی اوست
این چه شمعی است که جانها همه پروانه ی
اوست

ای که با خون گلویت شده قرآن تفسیر
آیه آیه شده اوراق تنت از شمشیر
بر تنت آیه نوشتند ز شمشیر ، ولی
جمله جمله همه را نقطه نهادند به تیر
پسرانت همه در راه خداوند شهید
دخترانت همه بر یاری اسلام اسیر
آنچه گفتند و نگفتند رسولان خدا
گشت با خون دل و خون گلویت تفسیر
جان فشانی به سر دست تو دارد از شوق
که به پیکان بلا خنده زند کودک شیر
به نماز تو بنام که پس از ذکر سلام
بر سر نیزه درخشیدی و گفתי تکبیر
(میثم) از حنجره ی سوخته فریاد زند
پرسد ای مردم عالم ز صغیر و ز کبیر:

این حسین کیست که عالم همه دیوانه ی اوست
این چه شمعی است که جانها همه پروانه ی
اوست

(غلامرضا سازگار "میثم")